



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس - الخامس: مايفضل عن مؤونة السنة تاريخ: ۹ اسفند ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مقام چهارم: استثناء مؤونة - جهة ثانية: مطلب سوم: تقييد مؤونة مستثنى به سنة مصادف با: ۱۹ جمادى الاولى ۱۴۳۷

جلسه: ۷۱

سال ششم

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

مرور مباحث گذشته

بحث در مقام چهارم یعنی بحث از استثناء مؤونة بود؛ در مورد استثناء مؤونة دو جهت مورد بحث بود و در جهت دوم چند مطلب مورد بررسی قرار گرفت. مطلب سوم بحث از تقييد مؤونة به سنة بود، گفتيم بعد از آنکه قرار شد خمس در فوائد بعد از كسر مؤونة تحصيل و مؤونة شخص ثابت شود بجز مواردی كه از شمول استثناء مؤونة شخص خارج هستند، مثل معدن و كنز و امثال اينها، می خواهيم ببينيم چرا مؤونة شخص مقيد به سنة شده است، چند دليل بر تقييد مؤونة به سنة ذكر شد، دليل اول اجماع بود كه مورد قبول قرار گرفت، دليل دوم سيره عمليه قطعيه متشرعه بر تقييد به سنة بود كه اين دليل را هم پذيرفتيم و گفتيم حتى اگر خدشه ای هم در آن وارد شود می تواند به عنوان مؤيد مورد استناد قرار گيرد. دليل سوم، اطلاق مقامی در روايات استثناء بود كه توضيح آن را بيان كرديم. دليل چهارم هم تمسك به اطلاق لفظی بود، گفتيم برخی به اطلاق «الخمس بعد المؤونة» تمسك کرده اند ولی اين دليل هم مورد قبول قرار نگرفت، مجموعاً از چهار دليل ذكر شده بر تقييد مؤونة به سنة، سه دليل مورد پذيرش واقع شد و يك دليل مورد قبول قرار نگرفت.

دليل پنجم

دليل پنجم رواياتی است كه بخصوص در اين رابطه قابل استناد است.

اين روايات دو طائفه می باشند: يك طائفه روايات خمس است و طائفه دوم روايات مربوط به باب زكات است كه تقريب استدلال به آن روايات را ذكر خواهيم كرد.

طائفه اول

روايتی است كه از علي بن مهزيار مكرراً نقل کرده ايم، روايت طولانی است، در ذيل روايت اين جمله آمده بود: «فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبُ مِنَ الضِّيَاعِ وَالْغَلَاتِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السُّدُسِ مِمَّنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ تَقُومُ بِمُؤُونَتِهِ وَ مَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمُؤُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ»؛

امام (عليه السلام) فرمودند آن مقدار از محصولات زراعی و غلات كه در هر سال بدست می آيد «فهو نصف السدس» (چون دو سهم دارد، نصف آن سهم امام است و نصف ديگر سهم فقرا و سادات است) آنچه كه در هر سال از محصولات زراعی و آنچه كه از زمين های كشاورزی بدست می آيد اين مقدار است، حال اگر كسی محصولی كه بدست می آورد به اندازه مؤونة باشد، اين حكم در مورد آن ثابت است، اما كسی كه «ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمُؤُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ».

در اين روايت هر چند صراحتاً مؤونة مقيد به سنة نشده بلکه آنچه كه گفته شده اصل مؤونة است، چون می گويد اگر به اندازه مؤونة نباشد ديگر خمس واجب نيست و بحث سنة را ندارد، ولی با توجه به اينكه علي بن مهزيار و همچنين بقيه در

این رابطه از آن این را فهمیده‌اند که قید «کل عام» به موضوع خمس مربوط است که همان فائده است، یعنی وقتی می‌گوید «اوجب من الضیاع و الغلات فی کل عام» بعد بحث مؤونه را مطرح می‌کند، معلوم می‌شود «فی کل عام» به موضوع این خمس مربوط است، بحث فائده است، یعنی در هر سال آن فائده‌ای که بدست می‌آید، (نه کل محصولی که برداشت می‌کند) خمس به آن تعلق می‌گیرد، اگر قرار است خمس متعلق شود به فائده، این قید «کل عام» برای چه لحاظ شده است؟ به چه دلیل گفته است «فی کل عام» نصف السدس را باید بدهد؟ هیچ معنایی از این فهمیده نمی‌شود مگر این که به لحاظ مؤونه شخص باشد. پس لحاظ سنه در رابطه با مؤونه موضوع خمس است طبق ادله و آیات و روایات، خمس متعلق به فائده است، حال اگر خمس به مطلق فائده تعلق بگیرد، «فی کل عام» معنایش چه می‌باشد؟ اصلاً چرا «فی کل عام» را ذکر کرده است؟ در روایات دیگر مثل «مما افاد الناس من قلیل أو کثیر» موضوع خمس همان فائده است، پس اگر بحث از عام و سنه به میان می‌آید، معلوم می‌شود مسئله مؤونه شخص مورد نظر بوده و لولا مسئله مؤونه و اینکه «فی کل عام» به مؤونه مربوط می‌شود، ذکر «کل عام» معنا نداشت. موضوع خمس فائده بود و فائده هم متعلق خمس است، پس باید این هم مثل سایر روایات بحث از وجوب خمس در فائده را به میان بیاورد، اینکه «فی کل عام» می‌آورد و بعد از آن هم بحث مؤونه را در این روایات مطرح کرده، معلوم می‌شود که این «فی کل عام» مرتبط با مؤونه است، که «من کانت ضیعتہ تقوم بمؤونه» پس این نصف سدس بر او ثابت است، اما کسی که «لا تقوم ضیعتہ بمؤونه فلیس علیه نصف سدس».

پس با توجه به وجوب خمس «فی کل عام» و اینکه بعد از آن مؤونه را استثناء کرده این دو مسئله را که کنار هم می‌گذاریم معلوم می‌شود که این «فی کل عام» ناظر به مؤونه است، و اگر به مؤونه مرتبط نباشد و بخواهد به اصل فائده مرتبط باشد، اصلاً معنا ندارد، چون اصل فائده به عنوان موضوع خمس در ادله دیگر هم مسئله فی کل عام در آن مطرح نشده است. لذا به نظر می‌رسد استدلال به این روایات تمام است.

بررسی یک احتمال

پس مسئله سنه و عام که در این روایت ذکر شده، تنها وجهی که می‌توان برای آن ذکر کرد، به لحاظ مؤونه است و إلا وجهی برای لحاظ سنه و عام در روایت نبود، چون موضوع خمس که عبارت از فائده باشد کاری به مسئله سنه و عام ندارد، پس ما به این نقطه رسیدیم که از یک طرف بحث مؤونه مطرح شده و صراحتاً مقید به سنه نشده و بحث استثناء به مؤونه مربوط است، از یک طرف هم می‌گوید خمس در هر سال واجب است، ما گفتیم این حتماً باید ناظر به مؤونه باشد، ثبوت خمس در هر سال حتماً باید به اعتبار مؤونه باشد؛ چون لولا مؤونه وجهی برای لحاظ سنه در روایت نیست.

کسی ممکن است بگوید که یک وجه دیگری می‌توان برای مسئله عام و سنه ذکر کرد و آن اینکه بطور کلی فائده و ربح با قطع نظر از مسئله مؤونه باید یک دوره زمانی در آن لحاظ شود، تا معلوم شود یعنی شخصی ممکن است در طول سال چند معامله انجام دهد، در یک معامله سود کند و در یک معامله ضرر کند، اگر قرار باشد هر کسی در هر معامله‌ای، خمس سودی که کرده را بدهد، چه بسا در معاملات متعدد این شخص متضرر شده باشد و سود نکرده باشد یا حتی متحمل ضرر شده باشد، لکن برای اینکه یک دوره زمانی مورد لحاظ قرار بگیرد که در آن دوره زمانی معلوم شود که این شخص چقدر سود برده و چه قدر ضرر کرده، مسئله سنه مطرح شده است.

پس یحتمل ذکر قید سنة و عام در روایت به اعتبار مسئله مؤونه نباشد بلکه به اعتبار خود موضوع خمس یعنی فائده باشد، به این معنا که این قید برای ارزیابی دقیق از فائده و ربح ذکر شده است، پس این کاری به مؤونه ندارد، «فائده فی کل سنة» موضوع خمس است یعنی محاسبه مجموع سود و زیانهای شخص در معاملات مختلف مینا و معیار تعلق خمس است، پس به این اعتبار «سنة» که در روایت ذکر شده. هیچ ربطی به مسئله مؤونه ندارد، بله، اصل مؤونه طبق این روایت استثناء شده و اینکه خمس به فائده‌ای که در طول سال بدست می‌آید متعلق می‌شود، ولی اینکه ما از این روایت بخواهیم بدست بیاوریم و این روایت را دلیل قرار دهیم که مؤونه سنة ملاک است این قابل استدلال نیست.

پاسخ

به نظر ما این اشکال وارد نیست، چون درست است طبق این احتمال دیگر نمی‌توانیم بگوییم این روایت از روایاتی است که در آن مؤونه صریحاً مقید به سنة شده، ولی ما می‌توانیم به نحوی از این روایت کمک بگیریم برای استثناء، مؤونه سنة، این روایت درست است دلالت می‌کند بر استثناء مؤونه و نیز از این روایت استفاده می‌شود خمس (طبق احتمالی که این شخص گفته است) متعلق شده به فائده‌ی «کل عام»، اگر روایت ناظر به فائده «کل عام» باشد و نیز در خود این روایت مؤونه استثناء شده باشد، قهراً این مؤونه وقتی از فائده «کل عام» استثناء می‌شود نمی‌تواند غیر از مؤونه سنة باشد، به عبارت دیگر استدلال به این روایت تمام است با توجه به همان نکته‌ای که در استدلال گفته شد، یعنی اینکه اگر ما در متن روایت دقت کنیم و به نکته‌ای که در تقریب استدلال به روایت ذکر شد توجه کنیم، می‌توانیم این روایت را جزء روایات تقیید مؤونه به سنة قرار دهیم، روایت می‌گوید «فی کل عام» خمس واجب است، پس خمس متعلق شده به فائده «فی کل عام» و می‌پذیریم «فی کل عام» در حقیقت قید برای فائده است که مجموع سود و زیان محاسبه شود بعد خمس پرداخته شود، ولی اگر فائده «فی کل عام» متعلق خمس است و نیز مؤونه از فائده کسر می‌شود و بعد خمس واجب می‌شود قهراً معنای آن این است که آن مؤونه‌ای که از فائده «فی کل عام» کسر می‌شود، باید مؤونه شخص در آن سال باشد، لذا تقریب استدلال به این روایت به نظر ما صحیح است و این روایت می‌تواند مورد استدلال قرار گیرد، پس با توضیحی که ما عرض کردیم این روایت می‌تواند بر مدعا دلالت کند، هر چند صراحتاً در این روایت مؤونه مقید به سنة نشده است.

طائفه دوم

طائفه ثانیه بعضی از روایات مربوط به باب زکات است؛ در این روایات بحث از تعلق زکات به فقرا مطرح است، در برخی از این روایات فقیر معنا شده است، یعنی فقیری که «يجوز اعطاء الزکاة له» فقیری که می‌شود زکات را به او داد، آنجا فقیری که می‌تواند زکات بگیرد را معنا کرده‌اند، گفته‌اند فقیر یعنی کسی که مؤونه سال خود یا عیال خود را فعلاً یا قوۀ ندارد یعنی کسی که بالفعل هزینه زندگی سالانه خود و عیال خود را ندارد و قوۀ هم ندارد یعنی کاری که انجام می‌دهد، شغلی که دارد، درآمد آن به اندازه‌ای نیست که بتواند ولو ماهانه زندگی او را تأمین کند، چون گاهی کسی یک پولی بالفعل دارد، و اگر تا آخر سال هم کار نکند با آن پول می‌تواند زندگی خود را اداره کند در اینجا «یملک مؤونه سنته و مؤونه سنة عیاله فعلاً» این بالفعل این قدرت را دارد و فقیر نیست، ممکن است کسی بالفعل این مقدار را ندارد که بتواند تا آخر سال زندگی خود و عیال خود را اداره کند ولی ماهانه درآمدی دارد که می‌تواند زندگی خود و عیال خود را اداره کند، این هم

فقیر نیست، پس فقیر کسی است که نه بالفعل چنین پولی را دارد، مثل طلاب علوم دینی، کارمندان و اکثر مردم. و قوّة هم ندارد یعنی آن پولی که ماهانه اخذ می‌کند کفاف زندگی خود و عیالش را در طول سال نمی‌دهد.

علی ای حال طبق این روایات فقیر کسی است که نه فعلاً و قوتاً نمی‌تواند زندگی خود و عیالش را اداره کند، کسی که «لا یملک مؤونة سنته و مؤونة سنة عیاله» این شخص فقیر است، این شخص «یجوز اخذ الزکوة له».

بحث جلسه آینده: حال این روایات چگونه دلالت می‌کند بر تفسیر مؤونة به سنة در باب خمس، در حالی که این روایات مربوط به باب زکات است و آن هم در واقع فقیری که «یجوز اعطاء الزکوة له» را معنا می‌کند، حال از این چگونه می‌توان استفاده کرد که در باب خمس هم مؤونة مقید به سنة است، باید روایات و تقریب استدلال به آن را بررسی کرد که ان شاء الله در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.

«الحمد لله رب العالمین»